

مؤلفه‌های فرهنگی مشترک در سیاست و فوتبال (مطالعه موردی کشور ایران در دوران معاصر)

محمدحسین الهی‌منش^۱ و محمدرضا صیاد^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷ / ۰۴ / ۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷ / ۰۴ / ۲۵

چکیده

این مقاله با رویکردی توصیفی-تحلیلی به مطالعه مؤلفه‌های فرهنگی مشترک بین سیاست و فوتبال در ایران معاصر می‌پردازد؛ و از آن‌جا که هر جامعه ویژگی‌های خاص خود را دارد که آن‌را از سایر جوامع جدا می‌کند و گفتمان حاکم بر جامعه را در نهادهای مختلف اجتماعی تعیین می‌نماید؛ سعی دارد با بررسی ویژگی‌های فرهنگی ایران، تأثیرگذاری آن بر دو نهاد سیاست و ورزش که از جمله نهادهای اجتماعی دوران مدرن می‌باشند را مشخص نماید، و با ایجاد پیوند میان جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی سیاسی و جامعه‌شناسی ورزش، به دنبال دستیابی به پاسخ این سؤال است که فرهنگ چه وجه تشابهی را بین سیاست و فوتبال در ایران دوران معاصر ایجاد کرده است؟ یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد، به رغم تفاوت‌های موجود میان نهاد سیاست و ورزش، به علت تأثیرپذیری آن‌ها از فرهنگ، شاهد وجود مؤلفه‌های مشترک در بین آن‌ها می‌باشیم. ضمن این‌که هدف از این تحقیق این است که؛ با رویکردی جامعه‌شناسانه نسبت به سیاست و ورزش، و با تدبیر صحیح و برنامه‌ریزی فرهنگی درازمدت از سوی نخبگان فهیم سیاست و حکومت در جمهوری اسلامی ایران، امکان تقویت مؤلفه‌های مثبت و کاهش تأثیر مؤلفه‌های منفی پایدار فراهم گردد.

کلید واژه‌ها: فرهنگ، سیاست، فوتبال، تئوری توطئه، انقیاد طلبی، مرد سالاری، بی‌اعتمادی.

استناد فارسی (شیوه APA، ویرایش ششم، ۲۰۱۰): الهی‌منش، محمدحسین و محمدرضا صیاد (۱۳۹۷، پاییز). «مؤلفه‌های فرهنگی مشترک در سیاست و فوتبال (مطالعه موردی کشور ایران در دوران معاصر)». *پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه*، سال اول، شماره سوم، صص ۴۵۳-۴۳۱.

۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، Elahimanesh2006@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز

۱. مقدمه:

صاحب نظران علوم اجتماعی و اندیشمندان علوم سیاسی بر این باورند که در هر جامعه‌ای ارزش‌های فرهنگی، هنجارها و نمادها از یک سو به ساختارهای سیاسی-اجتماعی شکل می‌دهند و از سوی دیگر بر رفتار افراد تأثیر می‌گذارند. سنت‌ها، آداب مذهبی، تجویزهای ایدئولوژیکی و قوانین اساسی شاکله‌ی اصلی هنجارهای فرهنگی را ترسیم می‌کنند. این قواعد، حقوق و تکالیف ساختارهای سیاسی-اجتماعی را هم در قلمرو نهادهای حکومتی و هم گروه‌های اجتماعی، نهضت‌ها و احزاب سیاسی که خواهان دخالت بیش‌تر در سیاست‌گذاری هستند مشخص می‌کنند. بنابراین کنش‌های فردی و واکنش‌های افراد نسبت به اوضاع و احوال محیط، متأثر از گرایش‌های ذهنی است که ریشه در فرهنگ هر جامعه دارد. در این تعبیر، کنش‌ها صرفاً نتیجه‌ی محیط بیرونی نیستند، بلکه بازتاب تعامل میان درون و بیرون در یک میدان تجربه و فرایند یادگیری هستند (کاظمی، ۱۳۷۶: ۲۴۹ و ۲۵۰). به‌همین علت گروهی از متفکران و محققین به بررسی تأثیر فرهنگ بر رفتارهای سیاسی نیز پرداختند؛ و حتی بعد از جنگ جهانی دوم نخستین بار اصطلاح فرهنگ سیاسی توسط گابریل آلموند در ادبیات توسعه سیاسی مطرح گردید، وی می‌گوید:

«هر نظام سیاسی شامل الگوی خاصی از سمت‌گیری‌ها به سوی عمل سیاسی است و فکر می‌کنم که بهتر است این الگو را فرهنگ سیاسی بنامیم» (به نقل از الهی‌منش، ۱۳۸۴: ۴).

در بررسی وضعیت ورزش‌ها نیز، در اثراتی که در جامعه‌شناسی ورزش به چشم می‌خورد. این‌گونه مطرح می‌شود که ورزش و تربیت بدنی با فرهنگ و ساختارهای اجتماعی فرهنگ رابطه‌ای مستقیم داشته و پیشرفت یا عقب‌ماندگی آن با پیشرفت یا عقب‌ماندگی جامعه همراه می‌باشد، ساختارهای اجتماعی فرهنگ، ساختارهای ورزش را نیز در برمی‌گیرد و هویت و جهت‌گیری آن را معین می‌کند (آقاپور، ۱۳۸۱: ۷۵). بر اساس این طرز تفکر بازی ورزشی یک پدیده‌ی فرهنگی است که باورهای یک جامعه را بازتاب می‌کند. یک مسابقه‌ی فوتبال به افرادی که با زدن ضربه‌های پا به توپ بازی می‌کنند؛ تقلیل نمی‌یابد. فوتبال چون آئینه یک فرهنگ، حامل معانی نمادی است که به خشونت پذیرفته شده، به شبکه‌ی اتحادها و دشمنی‌ها، به تعلقات گروهی، به تأکید بر هویت‌ها و داوهای سیاسی و اقتصادی جامعه وابسته است. بدین ترتیب با توجه به اهمیتی که فرهنگ در بروز رفتارهای سیاسی در یک جامعه دارد و با توجه به نقشی که ورزش مدرن به‌طور عام و فوتبال به‌عنوان فراگیرترین ورزش مدرن به‌طور خاص (به‌عنوان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی) در انسجام‌بخشی اجتماعی، هویت‌یابی و فراگیری نقش‌های اجتماعی دارد؛ ما در این‌جا با استفاده از روشی توصیفی و تحلیلی و با استفاده از الگوی خاص جامعه‌شناسی سیاسی ماکس وبر و امیل دورکیم و نظریات افرادی چون کلیفورد گیرتز و گی روشه در خصوص تأثیر اندیشه و فرهنگ بر شکل‌گیری رفتارهای انسان به آزمون این فرضیه می‌پردازیم که فرهنگ ایرانی با مؤلفه‌های خاص خود بر سیاست و فوتبال ایرانی اثرگذار بوده و بر اثر این تأثیرات شاهد بروز رفتارها و الگوهای

مشابه هم‌چون: بی‌اعتمادی، تئوری توطئه، مردسالاری، دوگانه‌نگری، انقیاد طلبی و عدم مدارای اجتماعی، تقدیرگرایی، باستان‌گرایی، اسطوره‌طلبی و فردیت در هر دو نهاد سیاست و فوتبال می‌باشیم. به همین علت ابتدا با تعریف مختصری از فرهنگ به بررسی این مؤلفه‌های فرهنگی می‌پردازیم.

فرهنگ از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذاری بر کنش‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی انسان می‌باشد و عموماً بُعد سیاسی رفتاری را متأثر می‌سازد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۲۰). در ارتباط با تعریف فرهنگ ادوارد تایلور در میان متفکران علوم اجتماعی اهمیتی ویژه دارد. وی می‌گوید:

«فرهنگ یا تمدن، کلیت درهم‌بافته‌ای است شامل دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم و هرگونه توانایی و عادت‌هایی که آدمی هم‌چون عضوی از جامعه به دست می‌آورد» (هنری، ۱۳۸۰: ۲۱).

چنان‌که پیداست وی در این تعریف دو مفهوم فرهنگ و تمدن را مترادف هم گرفته و حتی از دین و اخلاق نیز به‌عنوان اجزاء و ارکان عمده‌ی فرهنگ یاد می‌کند. موریس دورژ هم در تعریف فرهنگ ضمن تمایز قائل شدن میان فرهنگ و تمدن، عمدتاً بر باورها، مسلک‌ها و اسطوره‌ها یعنی صور ذهنی و عوامل روحی- روانی زندگی جمعی انسان‌ها تأکید می‌ورزد. نویسندگان کتاب نگرشی جدید به علم سیاست «مونتئی پالمر»، «لاری اشترن» و دیگران فرهنگ را به شرح ذیل تعریف می‌نمایند:

«ارزش‌ها، هنجارها و نظام اعتقادات یک جامعه، مشتمل بر سنت‌ها، آداب و رسوم و مذاهب، ایدئولوژی‌ها و تشریفات مذهبی، میراث و زبان و کلیه‌ی عادت‌ها یا دیدگاه‌های مشترک دیگر که ممکن است از این نوع مفاهیم مستثنی شده باشد (پالمر و دیگران، ۱۳۷۲: ۹۹).

مک آیور با تأکید بر این‌که تمام افعال و کنش‌های انسان در جامعه ناشی از پندارها و باورهای او است، معتقد است که پیوند هر جامعه بر اساس یک سیستم پندار قرار دارد و البته این سیستم پنداری، ترکیبی است از چارچوب‌های فکری غالب و رایجی که تأکیدکننده تمام فعالیت‌های آن جامعه بوده که بدین ترتیب کلیه روابط و مناسبات اجتماعی و تار و پود جامعه، ناشی از پندار است. این مفهوم شامل مجموعه‌ای از اعتقادات، ارزش‌ها، نمادها، دانش، آگاهی، آداب و سنن، عادات و رسوم و نهایتاً روحیات و عناصر روان‌شناختی یک جامعه است و این مفهوم گسترده دارای ابعاد فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و مذهبی می‌باشد (ابوالحسنی، ۱۳۷۳: ۲۸).

به‌طور کلی، اغلب انسان‌شناسان فرهنگ را به مثابه یک مفهوم شامل اعتقادات، اخلاقیات، آداب، دانسته‌ها و هنر یک جامعه به‌شمار می‌آورند (سیونگ، ۱۳۸۱: ۱۴). در ادامه مقاله به بررسی تطبیقی مؤلفه‌های فرهنگی مشترک در سیاست و فوتبال ایران خواهیم پرداخت.

۲. بی‌اعتمادی:

بسیاری از پژوهشگران غربی که مطالعاتی درباره‌ی ایران و فرهنگ این سرزمین انجام داده‌اند از رواج زیاد بی‌اعتمادی در میان مردم و الیت سیاسی سخن به میان آورده‌اند. این پژوهشگران می‌گویند که برای ایرانیان بسیار دشوار است به یکدیگر اعتماد کنند. واقعیت این است که رواج بی‌اعتمادی از مشخصات فرهنگ تمام کشورهای در حال توسعه است. در حال گذرا بودن نظام این جوامع یکی از دلایل رواج بی‌اعتمادی است.

در نظام‌های استبداد شرقی (مانند ایران) چون هیچ راه قانونی برای تغییر حکومت وجود نداشت، تنها راه عوض کردن حکومت از میان برداشتن شخص شاه بود. تاریخ توطئه‌های درباری نشان می‌دهد که شاه رقیبانی داشت که می‌خواستند جای او را بگیرند و برای این منظور به کشتن شاه دست می‌زدند. به همین دلیل شاه به همه‌ی درباریان بدگمان بود. درباریان هم همواره نسبت به هم و نسبت به یکدیگر با بیم و ترس نگاه می‌کردند. به همین دلیل ترس، بدگمانی و بی‌اعتمادی یکی از عناصر اصلی در فرهنگ سیاسی نخبگان و توده‌های مردم در حکومت‌های خودکامه‌ی شرقی چون ایران بوده است (سیونگ، ۱۳۸۱: ۷۲)؛ زیرا زمانی که ترس از دولت در فرهنگ و رفتار مردم و کلیه روابط اجتماعی حاکم شود به بی‌اعتمادی، احساس حقارت و خودسانسوری کمک می‌کند و در نهایت این احساس که در مقابل دولت موجودی ناتوان است (ازغندی، ۱۳۷۶: ۹۳). بی‌اعتمادی نه تنها در عرصه‌ی سیاسی بلکه بی‌اعتمادی به‌طور عام و بی‌اعتمادی در عرصه‌ی شخصی نیز به حوزه‌ی سیاسی و زندگی اجتماعی کشیده می‌شود.

«لوسین پای» در خصوص بی‌اعتمادی در فرهنگ سیاسی می‌گوید: «بدون حس اعتماد وعده‌های سیاسی برای توسعه احتمالاً موجب بدگمانی می‌شود. وقتی فضای بی‌اعتمادی در عرصه‌ی سیاسی حاکم شود مردم هر وعده‌ی رهبران سیاسی را تنها توطئه‌ای برای گرفتن همه چیز در دست خودشان تفسیر می‌کنند.» «حسین بشریه» نیز بی‌اعتمادی و بدبینی نسبت به قدرت سیاسی را یکی از ویژگی‌های اساسی فرهنگ سیاسی ایران می‌داند (بشریه، ۱۳۸۰: ۱۶۰).

بی‌اعتمادی که در فرهنگ سیاسی ایران وجود دارد، در عرصه‌ی سیاست و فوتبال هر دو قابل رویت است. در عرصه‌ی سیاست طبق تحقیقاتی که ماروین زونیس انجام داده است، هرچه قدرت یک ایرانی افزایش پیدا کند و فرد مقام بالاتری را در سیاست تصاحب نماید و یا در سال‌های بیش‌تری قدرت سیاسی را در اختیار داشته باشد، احساس بدبینی، عدم امنیت و بی‌اعتمادی او بیش‌تر می‌شود. زیرا روند قدرت مقید به نهادها و قواعد مشخص نبوده بلکه تابع امیال قدرتمندان است. زونیس وجود این احساس بدبینی و بی‌اعتمادی در میان ایرانیان را توجیه می‌کند و چند پارگی فرهنگی (فرهنگ سنتی، فرهنگ مدرن، فرهنگ اسلامی و ...) را به‌عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار

در این خصوص می‌آورد؛ زیرا تا در جامعه‌ای بخشی از جمعیت نتواند بخش دیگر را تحمل کند طبعاً نمی‌توان انتظار آن را داشت که بدینی و بی‌اعتمادی از میان برود.

یکی از نمودهای عینی بی‌اعتمادی در فرهنگ سیاسی ایران عدم شکل‌گیری حزب در ایران است، زیرا سوءظن (بی‌اعتمادی) و ناهمدلی در فرهنگ سیاسی ایران موجب گردیده تا به ندرت تشکل‌های سیاسی در قالب گروه‌های رسمی فرصت و زمینه‌ی ظهور پیدا کنند. سنت سیاسی ایران از یک عنصر اصلی که همان گروه‌های رسمی انجمنی است، محروم بوده است؛ اما چون تأسیس یک حزب به تبعیت از یک دیدگاه (ایدئولوژی) منسجم، رهبری، تشکیلات و سلسله مراتب حزبی نیاز دارد و این‌ها به جز در پناه وفاق و همدلی و نبود سوءظن و بی‌اعتمادی میان افراد قابل دستیابی است. بنابراین بی‌اعتمادی یکی از مهم‌ترین دلایل عقب‌ماندگی ایرانیان در دستیابی به احزاب بوده است (کاظمی، ۱۳۷۶: ۱۲۴-۱۲۰).

فرهنگ فوتبال ما نیز سرشار از بی‌اعتمادی است. در آن‌جا هم مربی به مدیر، مدیر به هیأت مدیره، بازیکن به مربی و ... تا حدودی بی‌اعتماد هستند. شمار اخراج مربیان تیم‌های لیگ برتر طی چند سال اخیر از سوی مدیران باشگاه‌ها یکی از نمونه‌های بی‌اعتمادی مدیران به مربیان است که در ابتدای فصل انتخاب کرده‌اند، زیرا پس از گرفتن چند نتیجه‌ی ضعیف آن‌ها را برکنار می‌کنند.

۳. مرد سالاری:

به عقیده‌ی برخی از مورخان، مسیر تحول جوامع در طول تاریخ از مادر سالاری (مادر سری) به سمت پدر سالاری (پدر سری) بوده است و به این ترتیب تا پیدایی جوامع پدر سالار، عنصر برتر و سازنده‌ی مدنیت و فرهنگ اجتماعی بشری زن است (کدیور، ۱۳۷۵: ۱۱۸). این دوره به دنبال دوره‌ای است که زن و مرد بی‌آن‌که زحمتی را در امر تولید متحمل شوند یکسان از مواهب طبیعت برخوردار بودند. اما به تدریج پس از گذر از عصر کشاورزی و زمانی که صنعت و زراعت پیشرفت کرد و سبب به دست آمدن عایدی بیش‌تر شد، جنس قوی‌تر به تدریج استیلای خود را بر آن وسعت داد. و با ترقی فن پرورش حیوانات اهلی، منبع تازه ثروتی به دست مرد افتاد (دورانت، ۱۳۶۵: ۴۲).

در بررسی تاریخ ایران هم مشاهده می‌شود که تاریخ ایران هم تاریخی مرد محور است و هرگاه از زن یاد می‌شود، شخصی منفعل است که نه چیزی به وجود می‌آورد و نه نقشی ایفا می‌کند؛ و از ویژگی‌های ممیز خانواده بعد از ورود آریایی‌ها به ایران، اقتدار مسلم مرد و قطعیت حکم او در فیصله امور خانواده بوده است (شعبانی، ۱۳۶۹: ۱۵). البته زمینه اصلی مردسالاری در خانواده، مبتنی بر برداشتی است که زن را حقیر، کوتاه‌بین، احساساتی، بی‌وفا، نادان و ... می‌داند و در برابر، مرد را در مقام موضعی شامخ و والا قرار می‌دهد (علومی، ۱۳۵۰: ۱۶).

در یک مقایسه سریع و تطبیقی اشعار و امثال و حکم فارسی نیز می‌توان دریافت در حالی که مردان به خوش‌قولی، پایان‌نگری، داشتن فضل و هنر، معنی پرست بودن، امید به آینده، صداقت و خوش‌عهدی، نگهداری اسرار، سخنوری، تمسک به عمل و به حرف و ... شهره‌اند. زنان به جهل، نقص عقل، نقض عهد، نازک‌دلی، سست‌رأیی، خوردن و خفتن، مکاری، بدفهمی، ناتوانی در رایزنی، شباهت با مار و اژدها، بداختری، افشای اسرار، بی‌صلاحیتی برای مشورت، بی‌ظرفیتی برای تغییر و ... توصیف شده‌اند (کدیور، ۱۳۷۵: ۳۲). به گونه‌ای که می‌توان گفت فرهنگ ایران، فرهنگ مردان است که به و سیله‌ی مردان و برای مردان ساخته شده است (براهنی، ۱۳۶۲: ۳۲)؛ و برداشته‌های تحجر‌گرایانه سنتی از مذهب نیز بر این طرز تفکر تأثیر گذار بوده است (ناجی‌راد، ۱۳۸۲: ۲۸۶). به گونه‌ای که گرایش متداول در میان اندیشمندان اسلامی عدم دخالت زن در سیاست را ترجیح می‌دهد و برخی حتی عقیده دارند برای حفظ جامعه از فتنه و انحراف، سیاست بر زن حرام است (رئوف، ۱۳۷۷: ۷۴ و ۷۵).

در تاریخ معاصر ایران نیز، زنان همانند گذشتگان خود از حقوق اجتماعی و سیاسی کاملی برخوردار نبوده‌اند که این مسأله در دوران معاصر را می‌توان از مشروطه تا حال حاضر دنبال کرد. با وجود شرکت زنان در جریان مبارزات مشروطه‌خواهی، اما آن‌ها هیچ‌گاه نتوانستند به حقوق سیاسی خود دست پیدا کنند. برخی از قوانین مشروطه هم‌چون اصل ۳۶ قانون اساسی مشروطیت، اصل ۳۷ قانون اساسی مشروطیت رسیدن زنان را به مقامات بالای سیاسی (چون پادشاهی) ممنوع می‌کرد و هم‌چنین به موجب ماده‌ی ۱۰ قانون انتخابات مجلس مصوب ۱۳۲۹ ق.ه.، زنان از حق انتخاب کردن به‌طور مطلق محروم بودند و به‌موجب ماده‌ی ۱۳ همان قانون، به‌طور مطلق از حق انتخاب شدن نیز محروم بودند.

در خصوص حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در دوره‌ی پهلوی نیز قابل ذکر است که زنان هم‌چنان از این حق محروم بودند اما تقریباً در اواسط حکومت پهلوی دوم به موجب قانونی که در سال ۱۳۴۳ از تصویب مجلس گذشت، زنان ایران حق انتخاب کردن و انتخاب شدن به‌عنوان نماینده‌ی مجلس را به دست آوردند. اما به‌طور کل تعداد زنانی که توانستند به مقامات سیاسی و نمایندگی مجلس راه پیدا کنند انگشت شمار بود (ر. ک. به: طلوعی، ۱۳۷۲: ۶۷۰).

این نقش کم‌رنگ در سیاست، در ورزش و فوتبال ایران نیز برای زنان قابل مشاهده است. به‌طور مثال با شکل‌گیری تیم فوتبال بانوان تاج، مسابقه‌ای بین این تیم با تیم فوتبال ایتالیا در امجدیه برگزار شد که جمعیتی حدود ده هزار نفر از این مسابقه دیدن کردند، اما اکثریت آن‌را، مردان تشکیل می‌دادند و جمعیت بانوان به‌ویژه دختران جوان چندان رقبتی برای تماشای این مسابقه و سایر مسابقات نشان نمی‌دادند و حتی تبلیغات زیاد و پوسترها و عکس‌های متعدد نیز تأثیر و نفوذ فکری بر جمعیت و حتی بر قشر دختران نداشت (رضایی، ۱۳۷۳: ۴ و ۵).

البته وجود دو طرز تفکر سنت‌گرایی و تجددطلبی در جامعه‌ی ایران که در تضاد با هم قرار داشت، نقش مهمی در عدم استقبال بانوان از فوتبال بود و این وضعیت جامعه‌ی ایران باعث شد تا خیلی از چیزها چون فوتبال نتوانند به پیشرفت برسند. می‌توان گفت جاذبه‌های فوتبال بانوان یا الگو و مدل‌سازی فوتبال‌یست‌های تیم ملی فوتبال مردان نمی‌توانست زیاد مورد توجه نسل جوان دختران قرار گیرد و از آن‌جا که فوتبال بانوان از حیث تشکیلاتی نیز ضعیف بود، نتوانست در قیل از انقلاب مورد توجه عامه قرار گیرد. در سال‌های اولیه پس از انقلاب نیز فوتبال شیوع چندانی بین زنان نیافت، اما پس از بازی‌های تیم ملی ایران در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی، استقبال بانوان از فوتبال بیش‌تر شد و به‌طوری که بعد از بازی ایران و استرالیا و راهیابی ایران به جام جهانی، زنان همراه با مردان به خیابان‌ها ریختند و به شادی و شمع پرداختند (رضایی: ۱۰-۸). اما به دلیل فرهنگ حاکم در ایران، شرایط مساوی بین زنان و مردان در ورزش و فوتبال ایران حاکم نبود تا بتواند از زنان به‌عنوان ورزشکار یا تماشاگر ورزشی بهره‌گیری کند. و فرهنگ مرد سالار ایران حضور در عرصه‌های ورزشی را نمی‌پذیرفت. به همین دلیل نقش ورزش در زندگی یک زن ایرانی به‌طور سنتی بسیار کم‌رنگ است (المپیک، بهار ۱۳۸۳، ش ۲۵: ۱۰۴). که در موارد بسیاری عدم حضور در ورزشگاه‌ها را نیز در بر می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که تعداد زیادی از زنان با لباس‌های پسرانه وارد ورزشگاه می‌شوند یا به اشکال دیگری اعتراض خود را نشان می‌دهند (نشریه‌ی آزاد، ۱۳۸۰/۱۱/۴).

ورود به ورزشگاه حتی برای جنبش زنان نیز با اهمیت شده است. «دوکوسی» از فعالان جنبش زنان در این خصوص می‌گوید:

«رفتن به استادیوم‌ها شاید یک اولویت در خواسته‌ی زنان نباشد، ولی رفع تبعیضی در دسترس است آن هم تبعیضی که قانونی برای منعی وجود ندارد و با یک برداشت کوچک برداشته می‌شود. ... وقتی پتانسیل لازم وجود دارد و این خواسته در بین دختران جوان وجود دارد، چرا باید آن را نادیده گرفت» (روزنامه‌ی سرمایه، ۱۳۸۵/۳/۲، ش ۱۸۳، ۸).

یکی دیگر از محرومیت‌های مهم برای زنان در ورزش ایران، عدم حق شرکت زنان در انتخابات رؤسای فدراسیون‌هاست و این در حالی است که در اساسنامه‌ی انتخابات رؤسای فدراسیون‌ها هیچ منعی برای کاندید شدن زنان وجود ندارد؛ اما عملاً هیچ زنی به این سمت دست نیافته است. و حتی در عرصه‌ی مدیریت باشگاه‌های ورزشی نیز در حال حاضر از میان ۱۸ تیم لیگ برتری و حتی تیم‌های دسته پایین در فوتبال ایران، هیچ کدام از مدیر زن برخوردار نیستند.

از حیث مورد توجه بودن و در صدر اخبار بودن در رسانه‌ها نیز زنان وضعیت پائین‌تری نسبت به مردان دارند. از میان برنامه‌های تلویزیونی به جز در اخبار ورزشی ۱۵: ۱۳ شبکه سوّم که بخشی از اخبار خود را به ورزش زنان اختصاص می‌دهد، برنامه‌ی دیگری در خصوص ورزش بانوان وجود ندارد و حتی در روزنامه‌ها نیز نهایتاً یک صفحه از صفحه‌ی روزنامه‌های ورزشی (آن هم در بعضی از روزنامه‌ها نه تمام روزنامه‌های ورزشی) به مسأله ورزش بانوان می‌پردازند و این در حالیست که

همواره تیتراژ اخبار چه در شبکه‌های تلویزیونی و چه در روزنامه‌های ورزشی به مردان اختصاص دارد.

۴. انقیاد طلبی و عدم مدارای اجتماعی:

فرهنگ سیاسی ایرانیان فاقد عنصر تساهل و مدارا است. اگر تساهل را به مثابه یک اقدام عقلایی و ارادی بدانیم، در شرایط تساهل‌آمیز، آدمی می‌تواند اعتقادی به سخنان دیگران نداشته باشد یا با آنان موافق نباشد اما آماده باشد از حق دیگران برای ابراز عقایدشان تا پای جان دفاع کند؛ ولی در ایران، این واقعیتی انکارناپذیر است که وجه مشترک گرایش‌های فکری و سیاسی عمده‌ی ایرانیان امتناع از وارد شدن در بحث‌های سیاسی و انتقادناپذیری است:

«فرهنگ سیاسی ایران برای تساهل فکری و تحمل عقاید سیاسی دیگران اعتباری قائل نبوده و به ندرت حاضر به گفتگوی سیاسی و نقد و تفریط افکار دگراندیشان و صاحب‌نظران بوده است» (گراهام، ۱۳۷۳: ۲۸).

از سوی دیگر، مدارای اجتماعی یکی از ابعاد فرهنگ سیاسی پیشرفته است. بدین معنا که رشد یک جامعه، ارتباط نزدیکی با میزان اغماض و تحمل سیاسی و اجتماعی دارد و در شرایطی که افراد نتوانند نقطه‌نظرها و دیدگاه‌های گروه‌های دیگر را تحمل کنند، این امر مشکلات عدیده‌ای را از حیث مشارکت سیاسی و اجتماعی فراهم می‌آورد (قوام، ۱۳۷۰: ۱۶)؛ زیرا معمولاً در فضای کج‌اندیشی و نبود تساهل گروه‌های مخالف به جای گفت‌و شنود منطقی در یک فضای عقلایی و متین از حربه‌هایی مانند توطئه، اتهام، مهرزنی و خشونت استفاده می‌شود که نتیجه طبیعی آن نیز بالا گرفتن اختلافات و واگرایی بیش‌تر است.

در خصوص وجود آمدن این مؤلفه در فرهنگ سیاسی ایران، گروهی نبود تجربه‌ی تاریخی مشارکت آزادانه و داوطلبانه‌ی مردم در سیاست را ریشه‌ی اصلی آن می‌دانند (اسراری، ۱۳۵۸، ۵۹) و گروهی دیگر با ارجاع آن به فرهنگ کهن ایرانی، ریشه‌ی اصلی این مسأله را در شخصیت و روحیه‌ی خودمحوری ایرانیان از یک سو و ریشه در باورها و آموزه‌های دینی از سوی دیگر می‌دانند چنانچه هرودت می‌نویسد: پارسیان خود را از هر حیث بهترین افراد بشر می‌دانند (تاجیک، ۱۳۸۹: ۵۳ و ۵۴) و بعضی از اندیشمندان نیز بر این عقیده‌اند که دوگانه‌نگری و تجلی دو نیروی خیر و شر در بوجود آمدن این پدیده نیز مؤثر بوده است، به گونه‌ای که تشکلهای سیاسی مختلف نیز با همین سیاست دفع و جذب خودمحورانه، هم با اعضای خودشان در درون و هم با دگراندیشان در بیرون از تشکیلاتشان برخورد کرده‌اند (مهدی، ۱۳۷۲: ۶۲). در موارد بسیاری عدم تساهل و مدارای اجتماعی در فرهنگ سیاسی ما منجر به خشونت شده است؛ که نه تنها در فرهنگ سیاسی بلکه در تمام ابعاد زندگی جامعه ما امر عادی و همگانی است (سرمدی، ۱۳۶۸: ۲۰).

«آردی گاستیل» در پژوهشی که درباره‌ی فرهنگ سیاسی و نظام ارزشی طبقه‌ی متوسط ایران انجام داده می‌نویسد:

«فرهنگ سیاسی ایران زمینه‌ی مساعدی برای مشارکت و رقابت سیاسی ایجاد نمی‌کند. زیرا ایرانیان عقیده دارند انسان طبعاً شرور و قدرت‌طلب است، همه چیز در حال دگرگونی و غیرقابل اعتماد است، آدم باید نسبت به اطرافیان بدبین و بی‌اعتماد باشد و حکومت دشمن مردم است» (به نقل از بشریه، ۱۳۸۲: ۱۵۹).

در این حال یا باید از دشمن دوری گزید یا باید با او به شدت برخورد کرد. وجود این طرز تلقی باعث می‌شود که مردم در برخورد با نظام سیاسی و سایر مسائل اجتماعی، به جای تساهل و تسامح با خشونت رفتار کنند و به‌جای اصلاح امور، به دنبال دگرگونی اساسی و کارهای انقلابی بروند. یکی از نویسندگان فرانسوی، فرهنگ سیاسی را از زاویه‌ی نگرش به نظام سیاسی موجود به سه دسته تقسیم می‌کند؛ نخست فرهنگی که در جهت حمایت از نظام سیاسی موجود قرار دارد، دوم فرهنگی که خواهان اصلاحات است و سوم فرهنگی که اصلاح را ناممکن دانسته و خواهان برخورد انقلابی با نظام سیاسی است. و براساس این تقسیم‌بندی نیز فرهنگ سیاسی ما تا قبل از انقلاب اسلامی جزء دسته سوم بوده است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۸۶).



تصویر: تیم تاج (استقلال) در سال‌های اولیه شکل‌گیری. اسدالله علم، نخست‌وزیر وقت، جزء هیأت مدیره تاج بود.

این ویژگی در فوتبال ما نیز قابل مشاهده است و از مهم‌ترین این رفتارهای خشونت‌آمیز می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- دیدار شاهین با دیهیم، یکی از باشگاه‌های وابسته به تاج از دسته‌ی دوم در تیرماه ۱۳۴۰
- دیدار شاهین و تاج (۱۳۴۴)
- مسابقه‌ی شاهین و کیان در دی‌ماه ۱۳۴۴
- بازی پرسپولیس و تاج (۱۳۴۹)
- در سال ۱۳۵۰ طی دیدار دوستانه‌ی تاج و باشگاه بن سوسون به‌عنوان میهمان خارجی، که به درگیری بین تماشاگران تاج و پرسپولیس انجامید
- دیدار پرسپولیس و تاج (۱۳۵۰)
- دیدار ۱۶ شهریور ۱۳۵۲ پرسپولیس و تاج که با نتیجه‌ی شش بر صفر به سود پرسپولیس پایان یافت. مسئولین تاج به برخورد خشم‌آمیز تماشاگران که بازیکنان تاج را حتی در رختکن سنگباران می‌کردند اعتراض کردند
- دیدار پرسپولیس برابر تاج (۱۳۵۴)
- در جریان دیدارهای آسیایی ۱۳۶۱، محمد مایلی‌کهن در جریان دیدار با کویت، پرخاش جویانه، به داور هجوم برد و یاران پرسپولیس‌اش، عباس کارگر و بهروز سلطانی به همراهی برخاستند. داور در محاصره‌ی مأموران پلیس خارج شد و شصت هزار تماشاگر تیم ایران را هو کردند. کفندرا سیون فوتبال آسیا این سه تن را به مدت یک سال از شرکت در دیدارهای بین‌المللی محروم ساخت. (کیهان ورزشی، ۱۳/۹/۱۳۶۱، ش ۱۴۶۹)
- در شهریور ۱۳۷۳، حسن روشن بازیکن سابق استقلال، در قالب مربی تیم معادن، سیلی محکمی به صورت کمک داور زد و فحاشی کرد و ورودش به کلیه‌ی استادیوم‌ها به دستور ریاست تربیت بدنی ممنوع اعلام شد. (کیهان ورزشی، ۵/۶/۱۳۷۳، ش ۲۰۵۰)
- در بازی استقلال و پرسپولیس در اسفندماه سال ۱۳۷۳ بازی با اخراج رضا شاهرودی، مجتبی محرمی و نعیم سعداوی از پرسپولیس و امیر قلعه‌نویی، محمد تقوی و رضا حسن‌زاده از استقلال به دلیل حرکات غیرورزشی و زشت همراه بود
- دیدار دو تیم استقلال و پرسپولیس در دی‌ماه ۱۳۷۹ نیز بار دیگر به خشونت انجامید و باعث محرومیت پرویز برومند و محمد نوازی از استقلال و پایان رأفت و حمید استیلی از پرسپولیس گشت.
- و در نزدیک‌ترین واقعه‌ی خشونت‌آمیز در شهریور ۱۳۹۱ در دیدار استقلال و پرسپولیس که با سنگ پرانی طرفداران به سمت بازیکنان همراه بود.

البته خود فوتبال نیز تا حدود زیادی ماهیت خشونت‌آمیز دارد به گونه‌ای که بسیاری از اصطلاحات موجود در فوتبال برگرفته شده از اصطلاحات نظامی است همانند: «دفاع، خط دفاع، آفساید، گوش، مهاجم، حمله و ...» به گونه‌ای که به کارگیری این اصطلاحات باعث می‌شود که بازیکنان، مربیان و تماشاگران فوتبال از حیث روانی همسان‌سازی بیش‌تری میان فوتبال و جنگ داشته باشند. به‌طور مثال: «ژو آئو سالدانها» سرمربی تیم ملی برزیل در جام جهانی ۱۹۷۰ مکزیک در خصوص فوتبالی که برزیل در آن مسابقات می‌خواست بازی کند گفته بود:

«در مکزیک تیم من مأموریت دارد به روش گروه حمله‌ی رژیم نازی بازی کند یعنی تخریب هر آنچه بر سر راه است» (طاهرنسی، ۱۳۷۸: ۳۳).

«یوهان کرایف» بازیکن بزرگ تیم ملی هلند نیز گفته بود:

«فوتبال هم نوعی جنگ است. هر بازیکن موظف است فقط به قصد پیروزی بجنگد، یعنی همان وظیفه‌ای که یک سرباز در میدان جنگ دارد» (فتحی، ۱۳۶۳: ۸۴).

۵. تئوری توطئه:

یکی از ویژگی‌های مشترک که بر اثر فرهنگ سیاسی ما، در سیاست و فوتبال ما قابل مشاهده است، عقیده به دست‌های پنهان، تصمیمات پشت پرده و در یک کلام اعتقاد به نظریه‌ی توطئه است. بسیاری از خارجی‌ها که ظرف یک قرن گذشته با ایرانیان تماس داشته‌اند یا مدتی میان ما زیسته‌اند، یکی از خصوصیات عجیب ما را گرایش به تئوری توطئه دانسته‌اند. در ساده‌ترین شکل آن، تئوری توطئه عبارت است از ندا شتن اعتقاد یا باور نکردن شکل ظاهری رویدادهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی؛ از دید طرفداران تئوری توطئه، تحولات و وقایع سیاسی، یک صورت‌ظاهر دارند که ما می‌بینیم؛ اما اسباب و علل یا ریشه‌های حقیقی و واقعی به‌وجود آمدن آن‌ها چیزهای دیگری است که ما یا اسباب هرگز از آن‌ها آگاهی پیدا نمی‌کنیم و یا آن‌ها تنها ممکن است بعدها سر نخ‌هایی از آن به دست آوریم. بنابراین به زعم طرفداران تئوری توطئه، ما نباید سستی هرگز فریب صورت‌ظاهر رخدادهای سیاسی را بخوریم؛ بلکه همواره باید به جستجوی علت‌های واقعی برآئیم. زیرا از منظر تئوری توطئه، تحولات سیاسی چندان اصلتی ندارند؛ کم‌تر اتفاق می‌افتد که قضیه‌ای یا واقعه‌ای به‌طور طبیعی به وجود آید، بلکه اتفاقات و تحولات سیاسی را همواره قدرت یا قدرت‌هایی برای مصالح یا منافع خودشان به راه می‌اندازند.

مبتلایان به تئوری توطئه همواره به دنبال یافتن عوامل پشت پرده هستند. این کار بالاخص برای آن دسته از پدیده‌ها که برخلاف باور و انتظارات ما صورت گرفته، بسیار شدیدتر و جدی‌تر است. به عبارت دیگر، اگر هم در مورد مسایل و اتفاقاتی که وقوع آن‌ها چندان برخلاف باورها و انتظارات

نبوده، به سمت و سوی فرضیه‌های توطئه نروند، پیرامون مسائلی که برخلاف تصور و باورشان اتفاق افتاده، قطعاً به سمت و سوی چنین فرضیه‌هایی می‌روند (عطاریپور، ۱۳۷۸: ۱۴).

در خصوص تئوری توطئه عوامل گوناگونی را بر می‌شمارند و یکی از مهم‌ترین آن‌ها زمینه‌های فرهنگی تئوری توطئه می‌باشد. اعتقاد به ثنویت که از دوران پیش از اسلام در ادیان ایرانی اهمیت داشته، شالوده‌ی فکری تئوری توطئه را شکل می‌دهد. توهم اساطیری توطئه که در اساطیر باستانی ایران متجلی می‌شود و در شاهنامه‌ی فردوسی انعکاس یافته است، سرشار از توهم توطئه‌ی انیران (جهان بیگانه) بر علیه ایران (شهر نیکو و یزدانی) است. از توطئه‌های شرق و غرب بر علیه ایرج مؤسس ایرانشهر تا داستان رستم و اسفندیار، رستم و سهراب یا سیاوش و ...، همگی حکایت از توطئه‌های بی‌شمار دارند. گذشته از آن، اعتقاد به قضا و قدر، رمل و اسطرلاب، طالع‌بینی، دسیسه‌های فلک کج رفتار و نیروهایی که از حیظه‌ی دخالت انسانی بیرون است، از عواملی هستند که تئوری توطئه را تقویت می‌کنند (اشرف، ۱۳۷۴: ۴۰ و ۴۱).

یکی دیگر از دلایل طرح تئوری توطئه، این است که در غیر این صورت با ارجاع عقب‌ماندگی کشور به داخل و نیروهای داخلی، در واقع خود ما به‌نوعی زیر سؤال می‌رفتیم. به‌عبارتی اگر ریشه‌ی اصلی نابسامانی‌ها را در داخل بجوییم، خود ما و عملکرد ما زیر سؤال می‌رود؛ مردم، حکومت‌ها و نهادهای حال و گذشته زیر سؤال می‌رود و به همین علت است که گاهی حکومت‌ها و حتی مردم آگاهانه به تئوری توطئه دامن می‌زنند که خود را بری از تقصیر جلوه دهند و یک مقصر یا دشمن خارجی می‌تراشند و همه‌ی تقصیرها را به گردن آن می‌اندازند (عطاریپور، ۱۳۷۸: ۳۶ و ۳۷). ضابطه‌مند نبودن ساختار قدرت در ایران و دخالت مستقیم و غیرمستقیم خارجی‌ان نیز از یک طرف باعث بروز بدبینی نسبت به ماهیت قدرت شده و از طرف دیگر روحیه‌ی اطاعت، سر به زیری و حتی چاپلوسی را تقویت کرده است (ازغندی، ۱۳۷۶: ۸۷). به‌طور مثال اعتقاد محمد رضا پهلوی به توطئه امریکا و اروپا بر علیه او و در وقوع انقلاب اسلامی ایران را می‌توان نمونه‌ای از وجود تئوری توطئه در میان نخبگان سیاسی ایران دانست (مشیرزاده، ۱۳۷۹: ۲۹۰).

در فوتبال ما نیز اعتقاد به تئوری توطئه در میان بازیکنان، مربیان، مدیران و حتی تماشاگران قابل مشاهده است. به‌طور مثال، هرگاه یک نتیجه‌ای عجیب در فوتبال بوجود می‌آید، مسأله‌ی دست‌های پشت پرده و تبانی به پیش کشیده می‌شود. گویی در فوتبال نیز یک قدرت پنهان وجود دارد که می‌خواهد در لیگ فلان تیم را قهرمان کند، فلان شخصیت را از بین ببرد، بر داوران تسلط دارد، تماشاگران را تحریک می‌کند و ...؛ این در حالیست که یکی از هیجان‌آورترین قواعد فوتبال پیش‌بینی ناپذیری آن است.

۶. دوگانه‌نگری

دوگانه‌نگری یکی از خصوصیات فرهنگی و فرهنگ سیاسی ایران است که ریشه در آئین زرتشتی، مانی و قبل از آن دارد. براساس آئین زرتشتی، دو نیروی مخاصم (اهورامزدا و اهریمن) در حال مبارزه‌ی دایمی با یکدیگر می‌باشند و در نهایت نیروی خیر موفق به پیروزی به نیروی شر می‌شود. این دیدگاه دوگانه‌نگر پس از گذشت سالیان دراز و با وجود ورود اسلام به ایران نه تنها در فرهنگ ایرانی باقی ماند، بلکه بر اثر تقابل شیعه و اهل سنت، مخصوصاً پس از رسمیت یافتن تشیع در ایران، به نوعی تقویت گردید. این دیدگاه، چنان با اصل حیات و راز بقا سازگار است که به شکل‌های مختلف در همه‌ی شئون زندگی حضور دارد. مبارزه در همه‌جا هست و هیچ عملی نیست که از مبارزه تهی باشد و این جنگ ابدی باقی است تا جهان باقی است (رهبانی، ۱۳۷۹: ۲۹ و ۳۰).

به‌طور مثال، مقابله‌ی خیر و شر در فرهنگ سیاسی ایران به حدی بود که پس از انقلاب اسلامی، حاضر به مذاکره با دشمنان نبودیم؛ زیرا براساس ایدئولوژی انقلاب اسلامی، انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب یزدانی و خدایی بود و تمام افرادی که در مقابل آن قرار می‌گرفتند جزء نیروهای شیطانی و اهریمنی محسوب می‌گردیدند و به این ترتیب دیدگاه دوگانه‌نگر در سیاست خارجی و حتی سیاست داخلی قابل رویت بود (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۰).

از دیگر خصلت‌های دوگانه‌نگری، ایجاد کلی‌نگری است که طی آن همه چیز به صورت مطلق، یا سفید است و یا سیاه، یا خوب خوب است و یا بد بد، دو ست و رفیقمان در رفاقت‌یابی یا بی‌نظیر است و یا کلاً غیرقابل اعتماد، رهبران سیاسی نیز همین‌طور یا پرستش‌شان می‌کنیم و یا از آن‌ها نفرت داریم؛ هیچ‌وقت حاضر نیستیم بپذیریم که هر پدیده، هر عارضه و هر اندسانی ترکیبی است از تعدادی صفات که ما می‌توانیم تعدادی از آن‌ها را مطابق میلمان تشخیص دهیم و تعدادی را مغایر و حتی شخصیت‌های تاریخی‌مان را هم به همین دسته‌بندی کلی تقسیم بندی می‌کنیم (نراقی، ۱۳۷۹: ۱۴۴ و ۱۴۵).

دیدگاه دوگانه‌نگر باعث بوجود آمدن تقسیم افراد به خودی و غیرخودی نیز می‌گردد که مخصوصاً در سیاست به‌طور ملموس‌تری قابل درک است و البته این مسأله در کشورهای جهان سوم و در کشورهای که گردش‌نخبگان در آن‌ها به صورت بسته است تأثیرگذارتر می‌باشد. اگر کسی هم‌فکر، هم‌عقیده و هم‌آرمان ما بود، خودی است و اگر کسی غیر از آن‌گونه که ما می‌اندیشیم، اندیشه می‌کرد، دگراندیش و غیرقابل اعتماد است و اندیشه‌اش قابل بحث قرار نمی‌گیرد و غیرخودی است (غنی‌نژاد، ۱۳۷۱: ۳۸). البته در فوتبال نیز خودی و غیرخودی وجود دارد؛ چون منطق فوتبال تابع برد و باخت (دیدگاه مبارزاتی دوگانه‌نگر) است و به همین اعتبار نیاز به خط کشیدن میان خودی و غیرخودی دارد؛ تیم ما و تیم آن‌ها، در واقع خودی و غیرخودی، از تمایزگذاری بین دوست و دشمن پیروی می‌کند.

به طور کلی این دیدگاه دوگانه‌نگر در فرهنگ سیاسی ایران باعث شکل‌گیری و تمیز دو جناح در سیاست داخلی و دو تیم در فوتبال ما شده است و این گونه در سیاست ما دو جناح چپ و راست وجود دارد که در اعتقاد طرفداران آن در دو سوی نقطه‌ی پرگار قرار دارند و هیچ‌گاه با هم یکی نمی‌شوند؛ هرچه که مورد پذیرش یک جناح باشد از سوی جناح دیگر با نقد روبرو می‌شود. شکست هر کدام، پیروزی طرف دیگر را به همراه دارد و ضعف هر کدام نشانه‌ی قدرت طرف دیگر تصور می‌شود. این در حالیست که هر دوی این جناح‌ها در درون جمهوری اسلامی و در راستای اهداف انقلاب اسلامی در حال فعالیت هستند و اما نگاه آن دو به یکدیگر به‌گونه‌ای است که گویی هر کدام تصور می‌کنند طرف دیگر می‌خواهد کشور را به سود منافع خود به نابودی برساند و به همین دلیل سعی می‌کنند به هر شکل طرف دیگر را تا حد ممکن تضعیف نمایند و به‌نوعی هر آن‌چه میان این دو جناح می‌گذرد را می‌توان براساس بازی با حاصل جمع صفر تفسیر کرد و از سوی دیگر در فوتبال ما نیز جدال میان استقلال و پرسپولیس همین‌طور است. رقابت دو تیم تاج و پر سپولیس در قبل از انقلاب اسلامی، پس از انقلاب نیز در قالب دو تیم استقلال و پیروزی ادامه پیدا کرد و طرفداران هر کدام از این دو تیم در حالی که به صورت افراطی تیم محبوب خود را دوست می‌دارند، به همان شدت از تیم مقابل نفرت دارند. به عبارتی، جنگ میان خوبی و بدی در میان طرفداران این دو تیم در قالب استقلال و پیروزی معنا می‌یابد. تیم خودی مظهر قدرت، برتری، اخلاق و سایر صفات نیک است و تیم مقابل مظهر ضعف، شکست خوردگی، حقارت، اخلاق ناجوانمردانه و سایر صفات ناپسند می‌باشد.

البته امروزه در سیاست ما گروه‌های مستقلی تشکیل شده‌اند و در فوتبال ما نیز تیم‌های قدرتمندی مخصوصاً در چند ساله‌ی اخیر پیدا شده‌اند. اما پیداست که هنوز هم در سیاست و فوتبال ما این نگاه دوگانه‌نگر حاکم است و هنوز هم چپ و راست در سیاست، و استقلال و پیروزی در فوتبال قابل تمیز از یکدیگرند و هیچ‌کدام از این گروه‌ها و تیم‌های نوظهور نتوانسته‌اند جایگزینی برای آن‌ها شده و یا به‌عنوان قطبی جدید وارد عرصه‌ی سیاست یا فوتبال ما شوند.



تصویر: تیم پرسپولیس، یکی از تیم‌هایی که با حمایت دولتی، فوتبال ایران را دو قطبی نگاه داشته است.

۷. تقدیرگرایی:

«گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد»

همگی ما گاهی وجود این اصطلاحات و باورهای ذهنی را در میان افراد و گروه‌های اجتماعی احساس می‌کنیم. این نوع باورهای ذهنی که حکایت از تقدیرگرایی در یک جامعه می‌کند و ممکن است در فرهنگ یک کشور جای گرفته باشد، نشانه‌ی دیگری از وجود دام یا زندان فرهنگ است و باور و برداشت مردم را از حقایق به انحراف می‌کشاند و دریچه‌ی دید را تنگ و محدود می‌سازد. باورهایی این چنین در طی سالیان سال در ذهن مردم یک جامعه کاشته شده و رشد کرده‌اند و به آن‌ها قبولانده‌اند آن چه هست تقدیری گریز ناپذیر می‌باشد و افراد در اجتماع چون بازیگران یک خیمه‌شب‌بازی هستند که سناریوی آن‌ها از قبل آماده و پرداخته شده است. شما نیز شاید تجلی‌های این نوع تقدیرگرایی را در قالب عبارات‌های مانند اینها تاکنون شنیده باشید: «از اول که بوده همین بوده، دست ما نیست که بخواهیم عوض کنیم، ما ایرانی‌ها همیشه دنباله‌رو بوده‌ایم، به ما نیامده که از این غلط‌ها بکنیم و ...» (حسینی‌نژاد، ۱۳۸۰: ۱۷۰).

بعد از فوت جمشید پادشاه ایران باستان و پایان پادشاهی او پس از هفتصد سال، مردم ایران به یک یأس روانی دچار شدند مبتنی بر این که زندگی چه ارزشی دارد، پادشاهی هفتصد ساله و آن همه آوای خوش و پرورش نرم و آنکه در گور خفتن. این تفکر بی‌فایده بودن زندگی با روحیه‌ی اسیر سرنوشت بودن سازگاری دارد و روحیه‌ی را پدید می‌آورد که در نزد ما ایرانیان به روحیه‌ی جبری و تسلیم شدن به سرنوشت و به تعبیری قضا و قدری معروف است (رضاقلی، ۱۳۷۳: ۱۰۸ و ۱۰۹). از سوی دیگر، زندگی زراعتی مردم ایران به تقویت این روحیه در نزد ایرانیان کمک می‌رساند. زیرا یکی از انعکاس‌های بزرگ زندگی زراعتی، انصراف از کار و در انتظار قضا و قدر نشستن است. زیرا بلایا از آسمان نازل می‌شود و باران و آفتاب نیز در اختیار خداوند است. بنابراین کشاورز همواره در برابر خشم و غضب یا مهربانی و رحمت خداوند قرار دارد (بازرگان، بی‌تا: ۳۵).

علاوه بر این، فرهنگ عمومی جامعه‌ی ایران که دارای یک روح مذهبی - قومی بوده و نقش خداوند را در زندگی بسیار پررنگ جلوه می‌داده، بر بارور شدن تقدیرگرایی تأثیر به‌سزایی داشته است، چنان که یکی از نویسندگان اروپایی در این باره می‌گوید:

«برخلاف غرب که میان زندگی عرفی و دینی تمایز قائل شده‌اند و از همان ابتدا جایگاه قیصر و خدا (مسیح) بر روی زمین از یکدیگر جدا شد در مشرق زمین این تمایز میان زندگی عرفی و زندگی دینی وجود ندارد. در واقع میان این دو قلمرو هیچ مانعی وجود ندارد و حتی در جهان اسلام مفهوم قانون عرفی و مدنی غیرقابل فهم است. بدین ترتیب رسته‌ای از کارها به دلایلی صورت می‌گیرد که از ایمان و غیب و غیب‌گویی سرچشمه می‌گیرد نه از تجزیه و استدلال» (زیگفرید، ۱۳۵۴: ۲۱۴).

این روح مذهبی با اعتقاد به این که خداوند سرنوشت انسان را رقم می‌زند، سعی می‌کند تا کاستی‌هایی که دارد از خود فرافکنی کند و آن را بر عهده‌ی خداوند قرار دهد. هم‌چنین اعتقاد به تشیع و ظهور امام زمان عجل الله تعالی در میان ایرانیان خود دلیل دیگری بر تقویت روحیه‌ی تقدیرگرایی بوده است؛ هرچند که بسیاری از علمای بزرگ تشیع از جمله آیت‌الله مطهری به شدت با این که مردم در انتظار و بیکار بنشینند و کاری نکنند و منتظر باشند تا امام زمان عجل الله تعالی خودش بیاید و جهان را از پلیدی پاک کنند، بسیار مخالف هستند.

خصوصیات فرد تقدیرگرا به این قرار است:

«فرد خود را تابع دستورات از پیش تعیین شده می‌داند، اعتقاد دارد که نیروهای بیرونی (فرا انسانی) او را کنترل می‌کنند؛ بنابراین در عمل، حق انتخاب او بسیار محدود است و این محدودیت حتی نوع و محل کار، زندگی، صرف اوقات، خوراک و پوشاک او را هم در برمی‌گیرد. البته او از عضویت در گروهی که برای او تصمیم می‌گیرد محروم است» (قیصری و شکوری، ۱۳۸۱: ۴۴).

که این عوامل در فرهنگ تقدیرگرا باعث عقب نشینی فرهنگ عقلانی می‌شود. (رضاقلی، ۱۳۷۳: ۱۰۹).

فرهنگ تقدیرگرایی در سیاست و فوتبال ما هر دو وجود دارد و بالاخص پس از شکست‌ها خود را بهتر نمایان می‌سازد، و معمولاً شکست در هر برنامه‌ای، اگر نتواند با نظریه‌ی توطئه همراه شود، به شانس و اقبال و خواست خداوند ارتباط می‌یابد. البته در بعضی موارد پیروزی‌ها، مخصوصاً پیروزی‌هایی که غیرقابل پیش‌بینی بوده است نیز چنین حالتی پیدا می‌کند.

فرهنگ تقدیرگرایی در سیاست ایرانی را می‌توان در نظریه ضل‌اللهی شاهنشاهی ردیابی کرد. در حالی که در رژیم‌های سیاسی و دموکراسی‌های عصر حاضر، این باور به‌طور کلی وجود ندارد و مشروعیت حاکم نه براساس تقدیر و سرنوشتی که خداوند برای او مقرر داشته، بلکه براساس انتخاب مردم و مشروعیتی است که مردم به او می‌دهند.

در فرهنگ فوتبالی ایران نیز تقدیرگرایی وجود دارد. بازیکنان، مربیان و هواداران فوتبال در بسیاری موارد مصدومیت‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌های خود را در چارچوب تقدیر می‌بینند و از خواست و اراده‌ی خداوند در پیروزی‌ها و شکست‌های خود نام می‌برند که ذکر مصادیق آن فراوان است و با نگاهی به مصاحبه‌های بازیکنان و مربیان پس از بازی‌های فوتبال می‌توان نمونه‌های زیادی را مشاهده کرد.

۸. فردیت:

ایرانی‌ها به دو چیز معروفند: داشتن هوشمندی و روحیه‌ی بذله‌گویی و استادی و مهارت در پرداختن به منافع فردی و شانه خالی کردن از کارهای عمومی (شقایق، ۱۳۸۳: ۹۳).

برخلاف نظریه‌ای که فردیت یا اصالت فرد را به‌عنوان یکی از پایه‌های نیرومند توسعه و شکوفایی انسان قلمداد می‌کنند، فردگرایی سنتی ایران که در قالب نوعی فرهنگ تکروی ظاهر می‌شود، مانع عمده‌ای بر سر دستیابی به توسعه و کار جمعی است؛ زیرا منظور از فردگرایی در نوع اول آن (فردگرایی مثبت) اهمیت دادن به انسان است تا صاحب شخصیت، فکر و خلاقیت شود، اما اگر فردگرایی به‌معنای مطلق آن و به‌معنای خودمحوری و خودبینی در نظر گرفته شود، آن‌گاه مانعی است بر دستیابی به کار جمعی که لازمه‌ی پیشرفت اجتماعی تلقی می‌شود. زیرا در کار جمعی دستیابی به اجماع تقدس می‌یابد و در چنین جوی افراد مجبور خواهند بود بخشی از منافع خود را کنار بگذارند و بخشی از منافع دیگران را بپذیرند (سریع‌القلم، ۱۳۷۶: ۸۳).

در جریان بازی فوتبال و صحنه‌ی سیاست، محور اصلی بر مبنای مشارکت جمعی و کار گروهی است و در هر دو قرائت، خود محوری امری ممدوح تلقی نمی‌شود و بازیگر باید اندیشه و رفتار خود را با هدف مشترک جمعی منطبق سازد؛ اما آن‌چه که در فرهنگ سیاسی ایران وجود دارد، چنان‌چه آمد، فردیت را ترویج می‌کند و مصادیق زیادی در سیاست و فوتبال در خصوص فردیت وجود دارد.

در صحنه‌ی سیاست بار دیگر می‌توان به عدم شکل‌گیری احزاب اشاره نمود، زیرا فردمحوری، مانع بزرگی بر سر راه شکل‌گیری احزاب و گروه‌های متشکل سیاسی بوده است. مشارکت سیاسی در جوامع غربی در قالب احزاب و گروه‌های ذی‌نفوذ با این هدف صورت می‌گیرد که فرد آن را محملی مناسب برای تأمین اهداف فردی و جمعی خود تلقی می‌کند. در حالی که در ایران چنین باوری هرگز به وجود نیامده و درونی نشده است و به جای آن این تصور موجود است که هرکس خودش باید در رأس هرم قدرت قرار بگیرد تا بتواند به آن اهدافی که مدنظر قرار دارد برسد.

روحیه‌ی فردگرایی در فوتبال ایران نیز وجود دارد. در کشورهای صاحب فوتبال مدرن این مسأله به خوبی برای بازیکنان جا افتاده که اسم تیم روی پیراهن از اسم بازیکن پشت پیراهن مهم‌تر است و به همین دلیل بازیکنان در خدمت تیم هستند و بارها شاهد بوده‌ایم که بازیکنان بزرگ و با تکنیک همواره در خدمت تیم قرار دارند و از هنرهای فردی خود در کارهای تیمی و برای موفقیت تیم استفاده می‌کنند، اما در ایران، بازیکنان تکنیکی ما معمولاً سعی می‌کنند خود به تنهایی عمل کنند و روحیه‌ی تکروی دارند و می‌خواهند به تنهایی کار چند بازیکن را انجام دهند.

حتی شاید بتوان گفت به دلیل همین روحیه‌ی فردگرایی است که ایرانی‌ها در ورزش‌های انفرادی چون کشتی، وزنه‌برداری، کاراته و تکواندو موفق‌تر هستند و موفق به کسب مدال‌های جهانی می‌شوند ولی وقتی در عرصه‌ی ورزش‌های گروهی چون فوتبال، بسکتبال، هندبال و ... به

رقابت می‌پردازند، نمی‌توانند آن‌طور که باید خوب عمل کنند. حتی بسیاری از کارشناسان دلیل عدم موفقیت ایران در رقابت‌های جام جهانی را به دلیل نبود روحیه‌ی همکاری و فردیت‌گرایی می‌دانستند از جمله دکتر «مسعود عارف‌نظری» روان‌شناس سابق تیم ملی فوتبال می‌گوید:

«در دیدارهای تیم ملی شاهد بودیم که برخی از ستاره‌های تیم با یکدیگر هماهنگ نبودند. این نشان می‌داد که جو یک‌دلی میان بازیکنان وجود ندارد و بیش‌تر می‌خواهند خودشان به تنهایی نتیجه‌ی بازی را عوض کنند» (روزنامه اطلاعات، ۲۹/۳/۸۵: ۲).

۹. اسطوره‌سازی:

وقتی گالیله بعد از فشار رنج فراوان استغفارنامه‌ی کلیسا را قرائت کرد، آن‌چه برای شاگردان و پیروانش مانده بود، یأس و سرگستگی بود. از میان شاگردانش یکی فریاد زد: «بیچاره ملتی که قهرمانش را از دست بدهد (بیچاره ملتی که قهرمان ندارد)» و این‌جا برتولد برشت از قول گالیله چه زیبا می‌گوید: «بیچاره ملتی که به قهرمان نیاز داشته باشد.»

احساس نیاز به قهرمان و اسطوره، از جمله باورهای ذهنی است که ایرانیان را در زندان فرهنگ اسیر ساخته است. به‌طوری که سرتاسر کتاب‌های تاریخی و ادبی ما پر است از قهرمانانی که یک تنه کشور را نجات داده‌اند؛ شخصیت‌هایی چون کاوه‌ی آهنگر، رستم، آرش کمانگیر، ابومسلم خراسانی، بابک خرم‌دین، امیرکبیر، مصدق و ... از جمله این افراد هستند که در میان ایرانیان جایگاه ویژه‌ای دارند. از لحاظ جامعه‌شناسی اصولاً در جوامعی مانند ایران سعی می‌شود تا خلأ روانی موجود در کشور با قهرمان‌سازی پر شود. طبق نظریه اسطوره‌پروری و قهرمان‌سازی، بیش‌تر مردم، محکومین بیچاره‌ی اجتماع و سرنوشت و طبیعت هستند و تنها افراد معدود و خاصی می‌توانند و باید بیایند تا تغییر و تحول لازم را ایجاد کنند (حسینی‌نژاد، ۱۳۸۰: ۱۷۲).

مردم عادی کاری از دستشان بر نمی‌آید و تنها باید منتظر باشند و بنشینند تا به‌طور مثال کاوه‌ی آهنگر پیدا شود و بر ضد ضحاک ظالم قیام کند، یا مصدقی باشد تا نفت ایران را ملی کند، یا امام خمینی باشد تا با شخصیت کاریزماتیک خود مردم را بر علیه رژیم شاه بشوراند و در نهایت و مخصوصاً در اندیشه تشیع باید امام زمان عجل الله تعالی ظهور کند تا جهان پر از ظلم و ستم را سرشار از عدل و داد نماید و حال اگر این شخصیت‌ها و قهرمانان خیالی و واقعی را نتوان در داخل کشور پیدا کرد، باید کسی خارج از جامعه پیدا شود و تغییرات لازم را بوجود آورد و در این‌جاست که چهره‌هایی چون اسکندر مقدونی برای نجات مردم ایران از دست ظلم پادشاهان پیدا می‌شود و یا مسلمانان این امر را بر عهده می‌گیرند و به دور از این که چه کسی این نقش را بازی می‌کند، آن‌چه اهمیت دارد این است که تا قهرمانی نباشد مردم خود نمی‌توانند تغییری را صورت دهند.

ما همان بدبخت و خوار و بی‌نصیب

«هر که آمد بار خود را بست و رفت

زان چه حاصل جز دروغ، جز دروغ
 باز می‌گویند فردای دگر
 زین چه حاصل جز فریب و جز فریب
 صبر کن تا دیگری پیدا شود
 کاشکی اسکندری پیدا شود»
 کاوه‌ای پیدا نخواهد شد امید

(مهدی اخوان ثالث)

این قهرمانان هرچند در پی ایجاد وضع جدیدی هستند، اما این وضع جدید یک نوع بازگشت به سنن نیک و پسندیده‌ی گذشته است و قهرمانان حافظ این سنت‌ها هستند (قصری و شکوری، ۱۳۸۱: ۵۰). حال این سنت می‌تواند تکرار پادشاهی پرشکوه کوروش هخامنشی از سوی محمدرضا پهلوی و یا ایجاد حکومت دینی از سوی امام خمینی رحمه الله علیه باشد و البته اصولاً این قهرمانان در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی به یک مرجع ماورایی و الهی متصل هستند.

نیاز مردم به قهرمان در عرصه‌ی رقابت‌های ورزشی نیز خود را نمودار می‌سازد و در فوتبال ایرانی نیز بازیکنانی وجود دارند که چشم امید مردم ایران برای پیروزی‌ها هستند؛ هرچند که این قهرمانان برخلاف قهرمانان سیاسی و اجتماعی، تعداد بیش‌تری دارند؛ هرچند نباید فراموش کرد که این اسطوره‌ها و قهرمان بر اساس سنت ساخته می‌شوند.

۱۰. باستان‌گرایی

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر
 سخن نوآر، که نور را حلاوتی است دگر
 گوینو در کتاب سه سال در ایران می‌نویسد:

«شما اگر در ایران با صد نفر از چیز فهم‌ترین و برجسته‌ترین افراد قوم صحبت نمایید، می‌بینید که هیچ‌کس در فکر اصلاح کشور نیست. و حتی در مخیله کسی خطور نمی‌نمایند که در آینده می‌توان این وضع را تغییر داد و همان‌طور که همه چیز دنیا باید عوض شود. زندگی سیاسی و اجتماعی ایران هم باید عوض گردد. اما در عوض تمام صحبت‌های آن‌ها مربوط به گذشته است. هر لحظه دم از بزرگان و پهلوانان گذشته می‌زنند و به وجود آن‌ها افتخار می‌نمایند و به این ترتیب همواره فکر آن‌ها معطوف به گذشته است» (گوینو، بی‌تا: ۱۶۱).

اکنون نیز این گذشته‌گرایی در سیاست ایرانی وجود دارد، این که افتخار می‌کنیم در ۲۵۰۰ سال پیش امپراطوری هخامنشیان قدرت برتر جهان بوده و یا این که کوروش کبیر نخستین بنیان‌گذار حقوق بشر در تاریخ است و این که در هنر و ادبیات، معماری در جهان برتر بوده‌ایم و غافل از این هستیم که آن چه گذشته هرچند مایه‌ی افتخار است، اما برای حل مشکلات امروز کاربرد ندارد و ما باید با استفاده از فرصت‌ها، امروز خود را بهبود ببخشیم و امروز به‌جایی برسیم که بتوانیم به آن افتخار کنیم. در اقتصا به برتری برسیم، در علم پیشرفت کنیم، در صنایع قابل احترام باشیم، در پزشکی بی‌نیاز باشیم و به حدی از پیشرفت برسیم که مردمانمان آسوده زندگی کنند. ولی متأسفانه

هنوز در خواب‌های شیرین گذشته غوطه‌وریم. و در فوتبال نیز همین وضعیت را دنبال می‌کنیم. به جای این که با سرمایه‌گذاری مناسب زمینه‌ی موفقیت را فراهم کنیم به یک‌تازی فوتبال ایران در بیست-سی سال گذشته افتخار می‌کنیم. مثلاً به جای این که تیم را به گونه‌ای آماده کنیم که در مسابقات جام ملت‌های آسیا ۲۰۲۰ قهرمان شود به قهرمانی در ۱۹۶۸، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۶ می‌بالیم و به واسطه‌ی آن قهرمانی ما خود را جزء قدرت‌های برتر آسیا معرفی می‌کنیم. به‌طور کلی این معضل و مؤلفه فرهنگی ما باعث شده تا نتوانیم به‌صورت واقع‌بینانه با مسائل برخورد کنیم و باعث عقب‌ماندگی ما شده است.

۱۱. جمع بندی:

با توجه به وضعیت کنونی جمهوری اسلامی ایران که یک جامعه‌ی در حال گذار است؛ فرهنگ در این جامعه مانند سایر جوامع دارای ویژگی‌ها و شاخصه‌های خاصی است که ضمن این که آن را از سایر جوامع جدا می‌کند، هم‌چنین موجب شکل‌گیری رفتارهایی خاص در میان ایرانیان نیز شده است، البته پیدا است که بسیاری از این مؤلفه‌ها، به‌عنوان مؤلفه‌هایی مثبت تلقی می‌شود که نه تنها حفظ، بلکه می‌باید تقویت شوند؛ که از آن نمونه می‌توان به: تواضع و فروتنی، مساوات طلبی، انعطاف پذیری و گذشت، حق طلبی، عدالت جویی، مهمان نوازی و ایثار و فداکاری اشاره نمود. البته برخی مؤلفه‌ها نیز در طول تاریخ ایران وجود داشته که چندان مطلوب نیست که بر طبق یافته‌های این پژوهش عبارت‌اند از: بی‌اعتمادی، تئوری توطئه، مردسالاری، دوگانه‌نگری، انقیاد طلبی و عدم مدارای اجتماعی، تقدیرگرایی، باستان‌گرایی، اسطوره طلبی و فردیت.

به همین علت و با توجه به این که فرهنگ و عناصر فرهنگی جزء عوامل پایدار مؤثر بر سیاست و نظام‌های اجتماعی هستند، تغییر در برخی از ویژگی‌های این نظام فرهنگی ضروری به نظر می‌رسد. البته شایان ذکر این که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تلاش‌های زیادی برای انجام تغییرات در این عناصر فرهنگی صورت گرفته، که از جمله این تلاش‌ها می‌توان به تأسیس چندین مؤسسه‌ی پژوهشی و اجرای سیاست‌گذاری‌های کلان در بخش فرهنگ اشاره نمود؛ هرچند که نمی‌توان انتظار داشت که ره صد ساله را یک ساله پیمود و رسیدن به وضع مطلوب مستلزم زمان لازم و تدبیر مناسب است.



پرتال جامع علوم اشافی
پرتال جامع علوم اشافی

منابع:

- آقاپور، مهدی (۱۳۶۸). پژوهشی تحلیلی در جامعه‌شناسی ورزش. تهران: بی‌نا.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶). **جامعه‌ی مدنی و خلیقات ما ایرانیان؛ تحقق جامعه مدنی در انقلاب اسلامی ایران (مجموعه مقالات)**. تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- اسراری، رضا (۱۳۵۸). **جامعه‌شناسی سیاسی جهان سوم**. تهران: آرش.
- اشرف، احمد (۱۳۷۴). "توهم توطئه"، **مجله‌ی گفتگو**، تابستان ۱۳۷۴، شماره ۲.
- الهی‌منش، محمدحسن (۱۳۸۴). «تأثیر فرهنگ سیاسی نخبگان بر هویت ملی جمهوری اسلامی ایران طی مقطع ۱۳۸۰-۱۳۵۷»، **رساله دکتری رشته‌ی علوم سیاسی**، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، نیم‌سال اول تحصیلی ۸۴-۱۳۸۳.
- بازرگان، مهدی (بی‌تا). **سازگاری ایرانی**. تهران: پیام آزادی.
- براهنی، رضا (۱۳۶۲). **تاریخ مذکر**. تهران: نشر اول.
- بشیره، حسین (۱۳۸۲). **آموزش دانش سیاسی**. تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰). **موانع توسعه‌ی سیاسی در ایران**. تهران: گام نو.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۹). **تجربه‌ی بازی سیاسی میان ایرانیان**. تهران: نشر نی.
- حسینی‌نژاد، محمدعلی (۱۳۸۰). **ملاحظات پیرامون فرهنگ و اصلاح آن: جامعه و فرهنگ (مجموعه مقالات)**. تهران: آرون.
- دورانت، ویل (۱۳۶۵). **تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره‌ی تمدن)**. ترجمه احمد آرام، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- رئوف، هبه (۱۳۷۷). **مشارکت سیاسی زن دیدگاهی اسلامی**. ترجمه محسن آرمین، تهران: قطره.
- رضاقلی، علی (۱۳۷۵). **جامعه‌شناسی خودکامگی**. تهران: نشر نی.
- رضاقلی، علی (۱۳۷۷). **جامعه‌شناسی نخبه‌کشی**. تهران: نشر نی.
- رضایی، فرزانه (۱۳۷۷). **فوتبال بانوان**. تهران: انتشارات عباسی.
- رهبانی، مرتضی (۱۳۷۹). **فرهنگ شرق و غرب**. تهران: نشر نی.
- زیگفرید، آندره (۱۳۵۴). **روح ملت‌ها**. ترجمه احمد آرام، تهران: فجر.
- سرمدی، بهزاد (۱۳۷۹). «تأملاتی درباره‌ی فرهنگ سیاسی جامعه‌ی ایران»، **اختر**، دفتر نهم.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۶). **عقل و توسعه‌یافتگی**. تهران: انتشارات علمی- فرهنگی.
- یدان، فریبا (۱۳۷۶). «فوتبال اسطوره‌ی جامعه‌ی مدرن». **فصل‌نامه‌ی فرهنگ عمومی**، سال ۵، ش ۱۳ و ۱۲.
- سیونگ، یودال (۱۳۸۱). **فرهنگ سیاسی و توسعه‌ی سیاسی؛ مطالعه‌ی تطبیقی ایران و کره**. تهران: خانه‌ی سبز.
- شعبانی، رضا (۱۳۶۹). **مبانی تاریخ اجتماعی ایران**. تهران: توس.
- شقایق، سیروس (۱۳۸۳). «ورزش، سلامتی و طبقه‌ی متوسط مدرن در ایران»، **مجله‌ی گفتگو**، ش ۴۲.

- طاهر نسبی، کوروش (۱۳۷۷). **فوتبال، سیاست، تجارت و ناسیونالیسم**. تهران: انتشارات عباسی.
- طاهر نسبی، کوروش (۱۳۷۸). **فوتبال؛ صادرات بازیکن - درآمد ملی**. تهران: انتشارات امیربهداد.
- طغرانگار، حسن (۱۳۸۳). **حقوق سیاسی - اجتماعی زنان**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- طلوعی، محمود (۱۳۷۳). **بازیگران عصر پهلوی**. ج ۲، تهران: نشر علم.
- علمی، رضا (۱۳۴۸). **فلسفه‌ی تاریخ شاهنشاهی ایران**. تهران: کمیته‌ی انتشارات شورای جشن شاهنشاهی حزب ایران.
- علمی، رضا (۱۳۵۰). **اصول علوم سیاسی**. تهران: امیرکبیر.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۱). «**برخی ویژگی‌های شیوه‌ی تفکر سیاسی معاصر در ایران**». **دو ماهنامه‌ی اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، ش ۵۹ و ۶۰.
- فولر، گراهام (۱۳۷۳). **قبله‌ی عالم**. ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۷۰). «**توسعه و فرهنگ**». **نامه‌ی فرهنگ**، سال ۲، ش ۱ و ۲.
- قیصری، نورالله و ابوالفضل شکوری (۱۳۸۱). «**فرهنگ سیاسی پژوهش در ساختار و تحولات نظری یک مفهوم**». **نامه‌ی مفید**، سال ۸، ش ۳۲.
- کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۶). **بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر**. تهران: قومس.
- کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۹). **مدیریت سیاسی و خط‌مشی دولتی**. تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- کدیور، جمیله (۱۳۷۴). «**اقتدارگرایی از منظر عامه**». **راهبرد**، ش ۸، پاییز ۱۳۷۴.
- لوبون، گوستاو (۱۳۷۷). **تطور ملل**. ترجمه علی دشتی، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- ناجی‌راد، محمدعلی (۱۳۸۲). **موانع مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی - اقتصادی ایران** **پس از انقلاب اسلامی**. تهران: کویر.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۰). **تأثیر فرهنگ ملی بر رفتار سیاسی ایرانیان**. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی